

زیر آسمان مشرق زمین

ترجمه و اقتباس از ماهنامه هایرنیک چاپ بسن

سی سال از عمر جمس میگذشت سیمائی سفیدگون، موهائی برنگ خرمائی با خطوط هم آهنگ و زیبای چهره‌اش بهم آمیخته با قیافه یک مرد جالب و دوست داشتنی جلوه میکرد چشمان او قطعه‌ای از آسمان زلالی بود که قبل از طلوع خورشید در مقابل بیننده ظاهر میگردد .

من و او در کالج امریکائی تهران تدریس مینمودیم از سابقه خدمت من پنج سال میگذشت ولی او جدیداً از امریکا برای تدریس ادبیات دعوت شده بود .

با اولین برخورد با هم صمیمی و مانوس شدیم انگار چیزیکه در انتظار و جستجوی آن بودم در وجود او دیدم او نیز گم شده خود را پیدا کرده بود لیکن از این ها گذشته عاملیکه بیشتر سبب شد بهم پیوند دوستی ببندیم هنر و ادبیات بود . این فرزند مغرب زمین شیفته مشرق زمین و عاشق هنر و ادبیات آن بود گرچه بخيام از طریق آثار فیتزجرالد، آشنا بود ولی از من میخواست رباعیات خیام را بزبان اصلی با صدای بلند برایش بخوانم در آن لحظات با اشتیاق زیاد بمن گوش میداد .

- ولی جمس چگونه لذت میبیری در حالیکه زبان فارسی را نمیدانی ؟

- آه . از آهنگش خوشم میآید ، لافاقل لحن موسیقی آنرا درک میکنم .

- بلی قسمت عمده گفته‌های خیام در نجوای کلام او نهفته است برای درک عمق و

وسعت نبوغ آفرینندگی او میبایست به معانی گفته‌های رندانه او پی برد .

- ولی هیچ میدانیکه فیتزجرالد، خیام را چقدر بطور خودی و اصیلانه به انگلیسی

برگردانیده است تا آنجائیکه میتوان گفت ترجمه خیام از یکی از شاهکارهای ادبیات انگلیسی

بشمار میرود .

— بلی — واقعا "خیام کلام و فلسفه خود را گوئی با چاشنی های سکرآور آمیخته است چون بمحض تماس با آن به خواننده یک حالت مستی دست میدهد . من اضافه کردم :

— و بدبینی .

و شراب .

و حوری .

— درست است . میدانی شراب را برای چه انتخاب نموده ؟

— برای آنکه خود را فراموش نماید .

— بلی درست است چون انسان وقتیکه در حالت هشیاری است پیوسته با نفس خود در حال پیکار است یک نوع حالت نزاع میان خود و آفریننده خود . این جنگ و ستیز روحی او را در تنگنائی قرار میدهد ولی هنگامیکه خیام بتو جرعه ای تعارف میکند یا خود جرعه می نوشد خود را از نفس خویش آزاد احساس میکند او با بعالم علوی مینهد در عالم ناخودآگاهی سیر میکند در آنحال نفس او دیگر قادر نیست از خود ابراز وجود نماید .

در آنحال از پیکار دست کشیده آسوده و فارغ بال میگردد چون در آن لحظات است که احتیاجی نمی بیند مبارزه کشتی عظیم روح خود را در مقابل امواج شکننده هستی مصاف داده درافتد او در عالم رویا و ناخودآگاهی قرین ابدیت شده کشتی خود را از پیکار باز داشته در ساحل اقیانوس آرام ناخودآگاهی لنگر استراحت را انداخته از خود بیخبر میگردد . در آن هنگام و حالت است که در مقابل دیدگان او خدا ظاهر میگردد بدو التجا میکند همان نکته کمالیکه تاکنون بشر توانسته است با غور و تفکر خویش درک کرده بدان برسد .

این خیلی مبهم و محتمل الضدین است .

بسان تمامی دیگر فلاسفه .

وقتیکه بحث ما در باره خیام بپایان میرسد جسم مایل میشد برای او از حافظ صحبت کنم او با تحسین اعجاب انگیز مایل بود که برای او از حافظ و غزلیات او سخن بگویم گرچه از حافظ چندان اطلاعی نداشت این بود که ناچار بودم آنچه میخوانم برای وی به انگلیسی برگردانم .

جسم عقیده داشت حافظ بزرگترین شاعر ایده آلیست مشرق زمین است حافظ در این دنیای بزرگ یک وجب از زمین خدا برای نهادن پای خود نداشت راه او از آسمانها میگذشت شاهد او سبکالتر از نسیم ظریفتر از گلبرگ و پرند و حساستر از سیمچه نار بود .

شاهد آن نیست که موی و میانی دارد . بنده طلعت آن باش که آنی دارد .

وقتیکه سرگرم مطالعه حافظ میشوی از تجلی و پرتوالفاظ و جودت کلام عبارات و قدرت

بیان و از معانی عرفانی آن اشباع شده سبکبال از روی زمین بطرف آسمانها صعود نموده یک لحظه احساس میکنی صدای پای اختران و نجوای سحابها را بگوش خود میشنوی .
جسم علاقه زیادی به تشبیهات و تداعی معانی عارفانه (متافریک) و تقطیعات حافظ داشت .

صبح روز جمعه اول صبحگاهان با لباس اسپرت و طوسی رنگ خود از خانه بیرون آمده بطرف پانسیون که جسم در آن سکونت اختیار کرده بود راه افتادم به پانسیون نرسیده جسم را مشاهده میکنم او نیز لباس خود را عوض کرده دوربین عکاسی خود را از شانه آویزان نموده منتظر رسیدن من است .

— هلو — .

— هلو .

بطرف مرکز شهر راه میافتیم محلیکه اتوبوسها بمقصد بیلاقات شمال دررفت و آمداند اگر چه فصل پائیز بود ولی تقریباً تمام اطراف سبز است هر دو طرف جادما یکه اتوبوس ما بسرعت از آنجاها میگذشت درختان چنار بچشم میخورد پشت درختها از گندم زارهای سرسبز پوشیده بود که معمولاً در فصل پائیز برای برداشت محصول در سال آینده کاشته میشود ساقچههای گندم در مقابل نسیمیکه از شمال میوزید سرهای کوچک و لطیف خود را بسمت باد تکان میدادند . گندم زارها که بفاصله چند متر با تلی از خاک از هم تفکیک شده بودند در اثر سرعت ماشین که ما سوار آن بودیم مانند اوراق سبزرنگ یک کتاب بزرگ باز و بفاصله بسته میشدند .
او و من خاموش در جای خود نشسته ایم .

در آن لحظات جسم مجذوب طبیعت شده دیدگان خود را از پنجره اتوبوس دور نمی کرد .

من بسخن آمدم :

— طبیعت زیبا است بالخصوص قبل از برگ ریزان —

— ریزش برگ درختان نیز یک زیبایی خاصی دارد .

در فاصله ۱۱ کیلومتری شهر اتوبوس ما توقف کرد این نقطه دورترین نقطه بیلاقات پایتخت است که اتوبوس قادر است برود . از این محل برای رسیدن به دهکده های کوهستانی میبایستی پیاده رفت . میخواهی جلوتر برویم ؟

— البته

لذا از درما یک در هر نقطه آن درختان بچشم می خوردند بالا میرویم در دره عمیق

و نسبتاً عریضی راه پیمائی مینمائیم که از هر دو طرف با کوههای عظیم احاطه شده قلل خود را در میان ابرها فرو کرده بودند .

— یکی از زیباترین جاهای ایران .

درختان تنومندی که از میان آنها عبور میکردیم انگار لُصخره‌های ستبر و مرتفع مجاور

تاء سی جسته تا توانسته قد کشیده بودند .

همه چیز طبیعی وحشی و زیبا بود .

برای انسان چقدر زبونی است که میخواهد خود را از طبیعت دور نگهدارد با یک

لحن ناراضی جسم اضافه نمود :

— بلی انسان امروز فاصله گرفتن از طبیعت را کافی ندانسته ضمناً او را مضمحل هم

میکند .

— بیچاره .

— ولی نه اینکه انسان بر طبیعت غالب آمده تا برای رسیدن به هدف ها و مقاصد

خود مورد استفاده قرار دهد ؟

— بلی اینطور است ولی آن هدفها چه ارزشی دارند ؟ کدام اند آن مقاصد انسانی

یک مشت هدایات بیسروته میباشد. انسان برای ارضای جاه طلبی و استفاده مادی خود

میخواهد بر طبیعت غالب آید آیا با من هم عقیده هستی که ماجراجوئی صورت دیگر

جاه طلبی است ایگاش کریستف کلمب دست به آن ماجراجوئی نمیزد و میگذاشت قوم سرخپوست .

همان زندگی قبلی خود را ادامه میداد هیچ فکر کرده‌ای که قوم سرخپوست از کشف امریکا

چه ثمره بدست آورد ؟ هیچ بلکه آنچه هم دردست داشت از دست داد ، قوم سرخپوست

صیانت روح و بگذار اضافه کنم سعادت خود را از دست داد . جسم با ادای این کلمات

دوربین خود را از شانهاش فرود آورد و گفت صبر کن عکسی از این آبشار میخوام بگیرم

و برای گرفتن عکس در صدد پیدا کردن جای مناسبی برآمد .

وقتیکه جسم از کار عکس برداری از آبشار فارغ شد گفتم جسم . اظهارات تو برای

من کمی غیر منطقی بنظر رسید و راه خودمان را ادامه دادیم این چطور است که میگوئی

آن کاشفین ویرانی ببار آوردند پس این همه عمران و ساختمانهای عظیم و آسمانخراشها

جاهدها و غیره چیست ؟

— درست میگوئی رفیق ولی اینان همه بخاطر سودجوئی انجام گرفته و تراژدی عمده

هم در این است که هم اکنون رویاهای آن انسانهای طماع امروز یکدم نابود و مضمحل

میگردد آنها تصور میکنند نیویورکی به چه دلخوش است چه امید و اشتیاقی روح اورانوازش

میدهد؟ نیویورکی امروز منکر و مقهور و بیمقدار گشته و خوشبختی او هم یک خود فریبی بیش نیست. درست است که او هم اکنون طبیعت را مسخر نموده ولی در قبال آن ماهیت و استقلال ذاتی خود را از دست داده و از همه مهمتر موضوع مورا و اخلاق او... انسان امروز در عرض یکروز صدها بار بیشتر قادر است آدم بکشد تا انسان دورانهای پیشدر آن زمان انسان مالک خود و رفتار خود بود او میتوانست در صورت لزوم آز و امیال خود را مهار نماید او قادر بود بندای وجدان خود گوش دهد روح و فطرت او از آرامشجانبخشی برخوردار بود از غوغاهای زمانه رنج نمیبرد ولی امروز او دیگر از آن خود نیست او اسیر چرخ متلون زمانه گشته است.

— آری جسم عزیزاین رویه همگام شدن با چرخ زمانه یک امر طبیعی و اجتنابناپذیر است و انسان طور دیگر نمیتواند باشد.

— بگذار اینطور پیش برود تا انسان امروز درک کند که از این اندازه بدبختتر نتواند شد و آن لحظه بگذار هرچه درست کرده و بوجود آورده است دمی خراب و نابود سازد. — صحیح است. —

— آیا قبول داری که انسان رفته رفته سعادت خود را از دست میدهد؟

— بلی و آنهم باین سبب است که همه اسرار و شکایات برای او باز آشکارا میگردد.

— اغلب بر این عقیده هستند که کشف اسرار خوشبختی میآورد.

— شاید ولی عکس العمل و بازتاب هر نوع خوشی را زایل مینماید.

— بازتاب دست خود آدم است.

— گفتم انسان اختیار اراده خود را در دست خود ندارد.

— محیط و ترکیبات اجتماعی انسان امروز را به بند کشیده است.

— اینان زاده تمدند.

— بدون شک.

بگذریم جسم ادامه این بحث ما را از دیدن این مناظر دلپذیر طبیعت باز میدارد برای کسب لذت بیشتر خوب است ذهن خود را با این نوع افکار آلوده و مشغول نسازیم یکدم فراموشی لازم است. این دهکده را بنگر که در سینه کوه جای گرفته تا چند لحظه دیگر بدانجا خواهیم رسید. بیا از این طرف بالا برویم. به چقدر زیبا است.

از سخره‌های دشوار و تیز هن کنان بالا میرویم.

دهکده منظره غاری را داشت که در سینه کوه حفر کرده باشند او خاموش بود چون

کلبه‌های ساده سیاه روستائی بودند که بدوش همدیگر سوار باشند با دیوارهای کوتاه و سنگی . این قسمت نسبتاً هموار است .

کوجه‌های سربالائی و تنگ و پیچ‌پیچ دهکده پر از سرگین است .

چند تن از بچه‌های کثیف و نیمه‌لخت دهکده برخوردار می‌کنیم که بدیدن ما خودشانرا بکنار دیوار زده راه را برای ما باز می‌گذارند . سؤال میکنم آیا در این ده لبنیات پیدا میشود ؟ یکی از آنها به انتهای ده اشاره نموده میگوید آنجا قهوه‌خانه است ماست هم دارد . از کوجه‌های ده بالا میرویم کمی بالاتر درست در مدخل دری دو زن با یک پیرمرد با ریش سفید و پرپشم خود نشسته‌اند جسم می‌ایستند و از شانه خود دوربین عکاسی را پائین آورده بدست میگیرند و بمن میگوید کمی صبر کن تا عکسی از این پیرمرد بگیرم ولی پیرمرد منظور جسم را فهمیده صورتش را با دو دست خود میپوشاند و از این کار نتیجه‌ای نمیبرد . از پیرمرد سؤال میکنم چرا نمیخواهی که عکست را برداریم ؟

جواب میدهد تا حالا نخواستام و اکنون که در راه آخرت هستم با این امر مایل نیستم .

چند سال داری ؟

یکصد و ده سال .

جسم که با قیافه استفهام مرا مینگریست برایش گفته پیرمرد را ترجمه نمودم .

واقعا" اینقدر سال دارد ؟ ممکن است با اندکی تردید جسم پاسخ میگوید .

ملاحظه میکنی تا چه حد او مالک و صاحب اختیار خود میباشد او نمی‌خواهد از خودش عکس بگیرند این عمل از نظر او کاملاً" بیهوده است ولی از طرف دیگر در نظر بیاور که عرض پیکروز در تمامی کره زمین چقدر فیلم عکاسی مورد استفاده قرار میگیرد .

هنگام غروب از بالای کوه بدامنه آن در کنار چشمه‌ای که جاری بود نشستیم چشمه بر یک استخر نسبتاً" بزرگی که دورادور آن از درختان بید احاطه شده بود میریخت .

باد پائیزی در لابلای شاخه‌های درختان بنجوا پرداخته و مانند یک سفزه بزرگ حریر بر ساحت استخر نقش میبست امواج کوچک استخر متناوباً" و به آرامی بطرف کنار استخر راه افتاده بجدارهای او برخورد کرده با ناله‌های خفیف ناپدید میشدند .

ما خسته بودیم در زیر پای ما گندم‌زارهای نورسیده در اثر وزش نسیم غروب بطرف یکدیگر خم میشدند و گاهگاهی نیمه پیکر زمردین خود را نمایان می‌ساختند .

طبیعت بی مانند است با لحنی توأم با افسوس و احساس دروسی جسم بسخن آمد :

بلی او همان هنر است .

والاتر از هنر .

میدانی جسم آنچه هنر نامیده میشود آنهم بنوبه خود قابل بحث و تحلیل است؟

- بلی همانطوریکه زیبایی نیز قابل بحث و تفسیر میباشد .
- همانطوریکه کیتس شاعر انگلیسی گفته است .
- پس بعبارت دیگر آنچه در تو نخوت بوجود نمی آورد .
- پس زیباست .
- و اگر آهنگ هم هست .
- زیبا است .
- تمامی هنر و ادبیات کنونی ما زیباست .
- شاید ولی در عوض تمدن ما نارسا و ناخوش آیند است .

هنر پیوسته زیبا بوده آیا در زمانیکه سوفوکل زندگی میکرد زیبا نبود ؟ یا در زمان

ارسطو در آن روزگار انسان بحد کمال آفرینندگی خود رسیده بود و این بیمورد است که گمان کنیم پس از گذشت ۲۰ قرن بشر متمدنتر شده هم امروز پس از گذشت دو هزار سال دست رنج آن زمان بشر از سینه خاک بیرون میآید که بیننده را به تحسین و اعجاب وامیدارد بلی انسان آن روزگار میدانست زیبایی چیست و چگونه میتوان آنرا بوجود آورد هنر پیوسته سنگری بوده است در مقابل تمام ناملایمات و خستگی های روحی بشر و ایمن مطلب را قدما نیک میدانستند ولی انسان امروزی نه نبوغ دارد و نه چشم باطن برای دیدن آن و نه گوش برای شنیدن سروش عالم غیبی و ربانی آن .

آتنی پیشین از دین خود استفتاء میجست همان دیانت مایه الهامبخشی برای او بشمار میرفت آیا علل و انگیزه بوجود آوردن آنچه معابد پرشکوه و عظیم و پیکرهای مرمرین خدایانیکه در آن زمان آنها از خود بوجود آورده و بیادگار گذاشته اند این نبوده ؟

هنر مایه ایست که بوسیله آن واکنشهای درونی و خلاقه انسان مینماید ولی انسان امروزی خود را باخته چیزی قابل توجه برای تجلی ندارد عشق و علاقه به تجلی و بروز دادن مکنونات درونی باعث فزونی الهامات میگردد ولی انسان امروز ایمان و اتکالی بخود ندارد .

جسم — محیط و اجتماع را نیز باید در نظر آورد .

هنر ملک شخصی وجه تمایز و شاخص مناعت یک هنرمند است و آن عطیه بجبر به اجتماع عرضه نمیشود روابط و مناسبات یک هنرمند و اجتماع مشروط به مضامین و موازین یکدیگر نمیباشند باین علت است که گاهی کارها و نمودارهای عظیم هنری خارج از سهر

- زمان و اقربان بوجود و بقای خود ادامه میدهند یک هنرمند واقعی بیک قرن و زمان معین و محدودی تعلق ندارد .
- ولی جسم این حقیقت را قبول داری که هنر زاده فکر و شعور انسانی است و فکر انسان روز بروز رویتکامل است ؟
- بلی همینطور است ولی دید افکار ما لعاب پوچ و پوک و زرق و برق خورده تمدن ناتوان گشته قدرت تخیل خود را از دست داده و قادر به آفرینندگی و شناخت وجود خود نمیشد .
- ولی آن شناخت وجود (یا بقول حافظ آن تازه برات ... مترجم) همان هنراست که هست . یک پیدایش و پدیده عظیم و یک فطرت مطلق .
- بقول هگل .
- یک عقیدت مستقل با استقلال ذات در گیرودارهای سیر زمان هیچوقت ماهیست و نبات خود را از دست نمیدهد چون او جاویدان است .
- ولی عاملیکه عوض میشود .
- آن عامل انسان یا توده خواهد بود یا نظامیکه آنها بوجود آورده ماند .
- پس میخواهی بگوئی نابغه هیچوقت در معرض تغییر و تطور واقع نمیشود ؟
- بعضی اوقات .
- برای مثال انشتین .
- اتفاقست .
- پس قبول کنیم آنچه از اراده ما تراوش میکند زیباست .
- بلی همانطوریکه شوپن هاور میگوید . (یا امرسن - مترجم)
- بگوئیم همینطور است
- این طرز فکر بسیار ایدئالیستیک و قرین اوهام است .
- پس اجازه بده کمی واقعبینانه صحبت کنیم .
- پس نتیجه میگیریم آنچه هم آهنگ و هم تراز است آن زیباست .
- اینان عاملی هستند که در ما حس زیبایی را بیدار مینمایند ولی باید دید همان احساس با تمام ماهیت خود چیست .
- آه - باز متوجه ماوراء الطبیعه شدیم .
- فقط ادراک .
- بگذریم جسم بهتر است کمی از طبیعت اطراف لذت ببریم نگاه کن امواج استخر

چطور برپا میشوند .

واقعا" دیگر کافی است آنچه راجع به زیبایی صحبت کردیم

مدت زیادی در حال درازکش به استراحت پرداخته بودیم ناگاه جنس پیشنهاد کرد
بشهر برگردیم آهسته از پیچ و خم های کوچه های تاریک ده گذشته وارد گندم زارها شده
بمحلی رسیدیم که صبح از اتوبوس پیاده شده بودیم خسته بودیم در بالای سر ما زاغان
از جانب کوه بطرف گندم زارها در حال پرواز بودند .

اکنون چندسالی است او بوطن خود ممالک متحده امریکا رفته است اولین نامه او را
دیروز دریافت نمودم در نامه اش مینویسد

هم اکنون در امریکای جنوبی بسر میبرم و بکار زراعت مشغولم نه روزنامه مطلقا"
نمیخوانم و نه هم بسیما میروم در ضمن اضافه میکند دیگر بعید است به امریکای شمالی
مراجعت کنم .

حال من یک مشرق زمینی که در زیر آسمان مشرق زندگی میکنم پیش خود فکر میکنم
تا چه حد آن فرزند مغرب زمینی فوق العاده و غیرعادی بود .

برای بارور ساختن زبان فارسی چه راههایی هست ؟ آیا از نظر میراث ادبی گذشته
می توان در این باب بهره برد یا این امر اصولا" ارتجاع ادبی محسوب می شود . روش
استفاده چگونه باید باشد ؟

آیا این بهره گیری از نقطه نظر زبانی است یا از اندیشه و آثار گذشته می توان بهره برد .
به این نوشته یکی از دانشمندان معروف معاصر به هنگام بررسی کتاب مرصاد العباد
توجه کنید : " برای زنده نگه داشتن زبان نیازی به فنون قدیمه نیست ، فنون قدیمه
می تواند فقط برای اهل تحقیق و نویسندگان سودمند باشد نه عامه خوانندگان . زبان هر
ملتی در نتیجه کار و کوشش دانشمندان ، مورخان و ادیبان زنده می ماند و گسترش می یابد
نه به نشر متونی که امواج اوهام و پندار در بردارد و به جای اینکه روشنی فرهنگ و اخلاق
و ادب بر مردم بپاشد تاریکی جهل و خرافات را بر آنها بگمارد " . این سخن پذیرفتنی
است که کتابهای خرافاتی را نباید چاپ کرد . اما می توان این سؤال را مطرح نمود که اگر
برای زنده نگاه داشتن زبان نیازی به متن های قدیم نیست پس محققان و نویسندگان چه
بهره ای می توانند از آن ببرند . پژوهش یا مربوط به زبان است و یا مربوط به اندیشه ،
اندیشه که به گفته نویسندگان این مطلب کهنه است و از حیث زبان هم به زعم نویسندگان
نیازی به آنها نیست . پس تحقیق ، خشک و بیروح کاری جز وقت تلف کردن و کاغذسپاه
کردن نیست . پژوهش را می توان به دو گونه تعبیر کرد پژوهش زنده و پژوهش مرده ، پژوهش

زنده ذهن را بارور می‌کند و در حل دشواریهای اجتماعی سودمند واقع می‌شود اما تحقیق مرده صرفاً " سرگرمی و موجب انحطاط فکری است . همچون بحث در خصوصیات زندگی امیری یا شاعری در گذشته و یا بیان اینکه فلان امیر چند زن داشته و نام‌های آنان چه بوده است و ...

نویسندهٔ دیگری این‌گونه پژوهش‌ها را " تبلیغات ادبی صرفاً فضائی می‌نامد و معتقد است این نوع تحقیق جز در مدار بسته فضائی حرکتی ندارد و نیز عقیده دارد که در پژوهش‌های ادبی پژوهشگر باید قصد ارائه شیوه‌های عالمانه و قاطع در بررسی ادب که خاستگاه آن جامعه و مسائل بنیادی اجتماعی است داشته باشد . یعنی از تاریخ و نهاد های اجتماعی و روابط سیاسی گروه‌های جامعه در تحلیل و تعلیل روندهای ادبی و نهضت‌های شعری سود جوید و علیت دوجانبه یا رابطه متقابل جامعه و آثار ادب را تاکید کند . این مطالب لحنی تند و پرخاش آمیز دارد اما نقاط ضعف برخی از پژوهشگران ادب و تاریخ را روشن می‌کند و به هر حال این نکته مسلم است که متون معتبر نظم و نثر از رهگذر اندیشه نیز سودمند است . آگاهی از نحوه تفکر گذشتگان را بارور می‌سازد اگر چه قرن‌ها بر آن گذشته باشد . اثر خوب هنری ریشه مبلی دارد .

الیوت می‌گوید : " اگر بدون تعصب و کوتاه بینی به مطالعه کارهای شاعری بپردازیم ، می‌بینیم که نه تنها بهترین بلکه شخصی‌ترین آثار او آنتهایی است که در آنها شاعران فنا ناپذیر سلف وی ، حیات جاودانی خود را حفظ کرده‌اند ، . گذشته از این بسیاری از امور اجتماعی خاصه مسائل اخلاقی و تربیتی تغییر پذیر نیست . اگر هم تغییری در آنها دیده شود در صورت است نه در معنی . مثلاً تزکیه نفس اصلی است لازمهٔ انسانیت ، که در گذشته چنین بوده و اکنون نیز هست . نهایت اینکه دعوت به تزکیه سابقاً از طریق پند و داستان صورت می‌گرفت و امروز بیشتر از طریق نمایش انجام می‌گیرد . نکته دوم اینکه بحث‌های لفظی چه ارزش و سودی می‌تواند داشته باشد . آیا به این بحث‌ها باید خاتمه داده شود یا آنکه با رعایت شرایطی دنبال بحث را باید گرفت ؟ در بحث لفظی دست کم دو فایده هست . یکی احاطه به واژگان زبان و هست یافتن به واژه‌های فراوان که مواد اولیه گفتار یا نوشتار است و دیگری داشتن قدرت بیان و حسن تعبیر .

در پژوهش آثار گذشتگان به واژه‌ها و تعبیرهایی بومی خوریم که بعضی از آنها بسا آنکه غیرمأنوس می‌نماید اما می‌تواند معادل فارسی مناسب برای واژه‌های خارجی امروزی باشد که اگر آنها را وارد زبان کنیم نه تنها زیانی برای زبان ندارد بلکه موجب گسترش آن نیز می‌شود .